

دکتر دیوید باوئر، مطالعه استقرایی کتاب مقدس، سخنرانی ۷، بررسی کتاب، روابط ساختاری اولیه و سوالات

دیوید باوئر و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر دیوید باور هستم در تدریسش در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس. این جلسه ۷، بررسی کتاب روابط ساختاری اولیه و سوالات است.

ما در مورد روابط اولیه بحث کرده‌ایم. اکنون می‌خواهیم به روابط کمی بپردازیم. قول داده بودم که در این مرحله، تفاوت بین روابط اولیه و روابط کمی را نشان دهم. یک رابطه اولیه، رابطه‌ای است که می‌تواند به تنهایی مورد استفاده قرار گیرد.

حالا، گاهی اوقات، همانطور که دیده‌ایم، آنها با هم ترکیب می‌شوند. برای مثال، ما در مورد تکرار تضاد در کتاب امثال صحبت کرده‌ایم. بارها و بارها، شما تضاد بین خرد و حماقت را دارید.

بنابراین، آنها می‌توانند ترکیب شوند، اما لازم نیست که حتماً با هم ترکیب شوند. شما می‌توانید روابط اصلی را به تنهایی داشته باشید. در حالی که روابط کمی معمولاً به تنهایی استفاده نمی‌شوند، بلکه در ترکیب با روابط اصلی به منظور تقویت رابطه اصلی استفاده می‌شوند.

دلیل اینکه روابط کمی معمولاً به خودی خود استفاده نمی‌شوند، بلکه در ترکیب با یک رابطه اصلی برای تقویت رابطه اصلی به کار می‌روند، این است که این روابط کمی فقط با قرار دادن مواد و چیدمان آنها سروکار دارند. آنها به حس پیوستگی نمی‌پردازند. به عبارت دیگر، معنایی به آنها نسبت داده نمی‌شود.

آنها به ارتباط حسی نمی‌پردازند. در حالی که روابط اولیه شامل ارتباط حسی می‌شوند. برای مثال، رابطه‌ی تضاد شامل ارتباط حسی تفاوت یا مقایسه، ارتباط حسی شباهت یا جزئی‌نگری، و ارتباط حسی ویژگی است.

اما، شما آن نوع حس پیوستگی را به طور ضمنی در روابط کمی ندارید. اما این واقعیت که نویسندگان معمولاً از ساختار برای انتقال حس استفاده می‌کنند، آنها را به استفاده از روابط کمی به تنهایی سوق نمی‌دهد، بلکه آنها را در ترکیب با روابط اولیه به کار می‌گیرد تا ارتباط معنایی ضمنی در رابطه اولیه را که توسط رابطه کمی که با آن استفاده می‌شود، تقویت می‌کند، تقویت کند. اکنون، تعدادی از این روابط کمی وجود دارد که در اینجا به آنها اشاره خواهیم کرد.

مورد اول تبادل است که به معنای تبادل یا تناوب عناصر خاص، معمولاً بر حسب بلوک‌های مواد است. این تناوب یا جابجایی وجود داشته باشد، AB ، AB ، حالت زمانی رخ می‌دهد که مثلاً بین دو چیز در یک چیدمان تناوب، بلوک‌های مواد یاد می‌کنند AB ، AB ، محققان گاهی اوقات از این حالت به عنوان ساختار راه راه.

یک نمونه از تبادل در سطح کتاب، تبادل در کتاب میکاه است، جایی که شما دائماً بین بخش‌هایی از اعلام گناه و مجازات و بخش‌هایی از اعلام در مورد احیای بازماندگان، رفت و آمد دارید. بنابراین، توجه داشته باشید که در آیات ۱:۲ تا ۲:۱۱ با گناه و مجازات و به دنبال آن در آیات ۲:۱۲ تا ۱۳ با احیای بازماندگان صالح مواجه می‌شوید. سپس، در آیات ۱:۳ تا ۱:۱۲، او به گناه و مجازات بازمی‌گردد.

و در ۴:۱ تا ۵:۱۵، او به احیای بازماندگان بازمی‌گردد. و سپس در ۶:۱ تا ۷:۱۴، به گناه و مجازات بازمی‌گردد. و سپس کتاب با بخش پایانی که به احیای بازماندگان می‌پردازد، پایان می‌یابد.

حالا، البته، اینجا کاملاً واضح است که این جابجایی برای تقویت تضاد استفاده شده. AB، AB، AB، بنابراین است. او در اینجا بر تضاد بین گناه اسرائیل و داوری مناسب بر گناه اسرائیل با عزم خدا برای احیای لطف آمیز بقایای اسرائیل تأکید می‌کند.

حال، در واقع، این تناوب در بلوک‌های مطالب، راهی برای نویسنده است تا بر تضاد بین گناه و مجازات اسرائیل از یک سو و بازگرداندن بازماندگان توسط یهوه از سوی دیگر تأکید کند. بنابراین، این واقعاً تضاد را برجسته می‌کند. آن را آشکارتر می‌کند، اهمیت آن را آشکار می‌سازد.

این یکی از دلایلی است که او از این تبادیل برای تقویت تضاد استفاده می‌کند. اما فراتر از آن، این رفت و برگشت مداوم به نویسنده اجازه می‌دهد تا ابعاد خاصی از تفاوت‌ها را به روش‌هایی توسعه دهد که در غیر این صورت با قرار دادن این بلوک‌ها در کنار یکدیگر نمی‌توانست انجام دهد. نوع دیگری از رابطه کمکی، افزایش است.

ما این را داریم وقتی که شامل درج یک واحد ادبی در میان واحد ادبی دیگر می‌شود. حال، شما نمی‌توانید این را در مطالب رساله‌ای داشته باشید. به اصطلاح انحرافات پولس ممکن است نوعی از الحاق باشد.

اما معمولاً در روایت داستان، میان‌مایه‌هایی وجود دارد. اگر بتوانید آن را تصور کنید، انگار نویسنده‌ای داستانی دارد و آن داستان را تکه‌تکه می‌کند و سپس در میان آن داستان، داستان دیگری را که در ظاهر به نظر نمی‌رسد ارتباط زیادی با داستان پیرامونش داشته باشد، رها می‌کند. و نکته اصلی همین است.

این واقعاً نیروی کببسه‌گیری است. وقتی این نوع کببسه‌گیری را دارید، راهی برای نویسنده است تا خواننده را وادار کند مکث کند و سرش را بخاراند و بگوید، دقیقاً رابطه‌ی اینجا چیست؟ و این داستان که در میان داستان اطراف قرار گرفته است، چگونه داستان اطراف را روشن می‌کند؟ و آن داستان، آن داستان اطراف چگونه داستانی را که در درون آن قرار گرفته است، روشن می‌کند؟ به عبارت دیگر، آنها به طور متقابل یکدیگر را روشن می‌کنند. حال، نمونه‌ای از کببسه‌گیری در پیدایش ۳۸ است.

به یاد دارید که در کتاب پیدایش، از باب‌های ۳۷ تا ۵۰، روایتی به نام روایت یوسف داریم. پیدایش ۳۷ تا ۵۰. واقعاً به یوسف می‌پردازد. روایت یوسف از باب ۳۷ آغاز می‌شود.

اما در فصل ۳۸، داستان یهودا را داریم که البته برادر یوسف، یهودا، و تamar است، که در ظاهر به نظر نمی‌رسد هیچ ارتباطی با داستان یوسف و برادرانش که از فصل ۳۷ شروع می‌شود و در فصل ۳۹ ادامه می‌یابد و تا فصل ۵۰ ادامه می‌یابد، داشته باشد. بنابراین، خواننده تشویق می‌شود که مکث کند و بپرسد، این داستان در مورد یهودا و تamar در روایت یوسف چه می‌کند؟ حال، به یاد دارید که در فصل ۳۷، در مورد یهودا و تamar چه اتفاقی می‌افتد، اینکه تamar با یکی از پسران یهودا ازدواج کرده بود و او درگذشت. طبق قانون لاویان، طبق رسم، برادرش می‌بایست جای او را بگیرد و برای برادرش که مرده بود، فرزندی تربیت کند تا قوم عهد را ادامه دهد، تا نسل را ادامه دهد، تا نسل را ادامه دهد، که این صرفاً موضوع علاقه و دغدغه خانوادگی نبود، بلکه در واقع به ادامه نسل قوم عهد مربوط می‌شد، به وفای عهدی که خدا با ابراهیم، اسحاق و یعقوب بست، مبنی بر اینکه نسل آنها را مانند ستارگان آسمان و مانند شن‌های سواحل دریاهای جهان خواهد ساخت.

وقتی برادری که موظف به انجام مراسم زناشویی و بزرگ کردن فرزندان برای برادرش بود، وارد شد، نطفه‌اش را روی زمین ریخت تا این کار را نکند. و البته، خدا از این موضوع ناراضی بود و او را به زمین انداخت. تamar از این وضعیت بسیار نگران بود و از آن بسیار ناراضی بود، به خصوص وقتی که یهودا واقعاً از واگذاری پسر دیگرش به تamar خودداری کرد.

و بنابراین، تamar واقعاً بیرون رفت و خود را به شکل یک فاحشه درآورد. یهودا با این فکر که او با یک فاحشه رابطه جنسی دارد، با او وارد رابطه شد و ناخواسته و سهواً فرزندی را به این خط بزرگ کرد. حال، وقتی آنچه را که واقعاً در فصل ۳۸ پیدایش اتفاق می‌افتد در نظر بگیرید، دقیقاً می‌بینید که چگونه در روایت یوسف عمل می‌کند، که تضاد بین یوسف و برادرانش، که در اینجا توسط برادرش یهودا نشان داده شده است، را برجسته می‌کند.

همانطور که به یاد دارید، یوسف در واقع توسط همسر پوتیفار اغوا می‌شود. او از انجام عمل نامشروع جنسی در زنا خودداری می‌کند، در حالی که یهودا به زنی که فکر می‌کند فاحشه است نزدیک می‌شود و با او رابطه جنسی برقرار می‌کند. همچنین، یوسف با کاری که انجام می‌دهد، یا می‌توانیم بگوییم با کاری که خدا از طریق یوسف در اینجا در فصل‌های ۳۹ تا ۵۰ انجام می‌دهد، قوم عهد را از نابودی نجات می‌دهد و ادامه وعده‌های عهد خدا در مورد فرزندان ابراهیم، اسحاق و یعقوب را ممکن می‌سازد.

و باز هم، این با کاری که خدا در اینجا در فصل ۳۸ انجام می‌دهد، مرتبط است. او ادامه می‌دهد که خدا باعث می‌شود نسل عهد از طریق یوسف در اینجا، در فصل‌های ۳۹ تا ۵۰، از طریق اطاعت یوسف، از طریق وفاداری یوسف و از طریق صداقت یوسف ادامه یابد. اما خدا همچنین در حال ادامه دادن نسل عهد در فصل ۳۸ از طریق یهودا، از طریق بی‌وفایی برادران، از طریق عدم صداقت آنها و از طریق زنا آنها است.

باز هم، می‌بینید که چگونه داستان یوسف از مطالب درهم‌تنیده مربوط به یهودا و تamar الهام گرفته و با آنها روشن می‌شود و چگونه داستان یهودا و تamar معنا پیدا می‌کند. ما منظور نویسنده را می‌فهمیم و از این طریق آن را به عنوان یک درهم‌تنیدگی در مقایسه با روایت یوسف که پیرامون آن است، درک می‌کنیم. من می‌خواهم یک مثال دیگر از این موضوع برای شما بزنم که فکر می‌کنم بسیار جالب است.

و این از اول سموئیل آمده است. این از اول سموئیل آمده است، و من اینجا به اول سموئیل فصل ۲۴ اشاره دارم. خوب، در واقع، باید بگوییم به فصل ۲۵، اول سموئیل فصل ۲۵.

به یاد دارید، در تمام این بخش از کتاب اول سموئیل، در واقع از اول سموئیل ۱۹ به بعد، شاهد کشمکش بین داوود و شائول هستیم. یک روح شیطانی از جانب خداوند بر شائول نازل می‌شود، و البته شائول به شدت گمان می‌کند که داوود توسط خدا انتخاب شده است تا جانشین شائول و در واقع جایگزین او به عنوان پادشاه باشد. و بنابراین، داوود بارها و بارها، دائماً در این فصل‌ها، توسط شائول تعقیب می‌شود و البته در هر مورد، فرار می‌کند.

اما در میان این داستان، روایت تعقیب و گریز مکرر داوود توسط شائول و فرار او از دست او، فصل ۲۵ را داریم که داستان نابال است. در اینجا، داوود با این مرد بی‌ادب، نابال، و همسرش ابیگیل، روبرو می‌شود. نابال با داوود و خدمتکاران داوود رفتاری شرم‌آور دارد و آداب مهمان‌نوازی را که در فرهنگ باستانی خاور نزدیک بسیار مهم است، به جا نمی‌آورد.

داوود از او خشمگین می‌شود و به همراه تمام مردانی که با او هستند، مردان قدرتمندی که با او هستند، سوار بر اسب می‌شود و به دنبال نابال می‌رود تا او و هر آنچه را که دارد نابود کند. اما ابیجایل، همسر نابال، بیرون می‌آید و با داوود ملاقات می‌کند و او را از اقدامات مخربی که داوود نسبت به نابال در نظر داشت، منصرف می‌کند. و البته داوود در فصل ۲۵، آیه ۳۲ می‌گوید، داوود در اینجا به ابیجایل می‌گوید، پس از اینکه ابیجایل داوود را از قتلی که قصد داشت علیه نابال و خانه نابال انجام دهد، منصرف کرد، خداوند، خدای اسرائیل، که امروز تو را برای ملاقات من فرستاد، متبارک باد.

متبارک باد تدبیر تو و متبارک باد تو که امروز مرا از خونریزی و انتقام گرفتن با دست خودم بازداشتی، زیرا به حیات خداوند، خدای اسرائیل، سوگند یاد می‌کنم که مرا از آسیب رساندن به تو بازداشت، اگر عجله نمی‌کردی و واقعاً به استقبال من نمی‌آمدی، تا صبح حتی یک مرد هم برای نابال باقی نمانده بود. آنگاه داوود آنچه را که او برایش آورده بود از دست او گرفت و به او گفت: «به سلامت به خانه‌ات برو. ببین، به حرف تو گوش دادم.»

درخواست شما را اجابت کردم. حال، در ظاهر، به نظر می‌رسد که آن داستان با توجه به آنچه در این بخش از دوم سموئیل به طور کلی اتفاق می‌افتد، یعنی تعقیب و گریز داوود توسط شائول توسط داوود، بی‌ربط باشد. اما شما در اینجا توجه دارید که نویسنده‌ای که داستان‌سرای ماهری است، نویسنده‌ی اول سموئیل بین داستان داوود و نابال در فصل ۲۵ و داستان داوود و شائول در مطالب پیرامون آن ارتباطی برقرار می‌کند.

در فصل ۲۴، فصلی که بلافاصله قبل از فصل ۲۵، داستان نابال، قرار دارد، و همچنین در فصل ۲۶، فصلی که بلافاصله پس از داستان نابال می‌آید، داوود در موقعیتی آسیب‌پذیر با شائول روبرو می‌شود. او خوابیده است. شائول در فصل ۲۴ خوابیده است.

داوود می‌توانست جان او را بگیرد. خدمتکاران داوود او را ترغیب می‌کنند که شائول را بکشد، اما داوود از این کار امتناع می‌کند. در فصل ۲۶، داوود در غار با شائول روبرو می‌شود.

وقتی شائول در خواب است و دارد قضای حاجت می‌کند، و در واقع، باید بگویم، در فصل ۲۴ در غار به او برمی‌خورد، و در فصل ۲۶ هم در خواب به او برمی‌خورد. و دوباره، خدمتکارانش او را ترغیب می‌کنند که شائول را بکشد، اما او از این کار امتناع می‌کند. به ارتباط عبارتی نیز توجه کنید.

در اینجا، وقتی او در غار عین جدی در فصل ۲۴ با شائول روبرو می‌شود، شائول به او می‌گوید: «تو از من عادل‌تری. تو به من نیکی کردی، در حالی که من به تو بدی کردم.» توجه کنید که این موضوع چگونه با آنچه داوود در آیات ۲۵ و ۲۱ درباره نابال می‌گوید، مرتبط است.

بی‌شک من بیهوده از تمام دارایی این مرد در بیابان محافظت کردم تا چیزی از اموالش گم نشود، و او در عوض نیکی، بدی به من کرده است. همین، همین در همان سخنانی که شائول درباره داوود می‌گوید: تو به من نیکی کردی، در حالی که من به تو بدی کرده‌ام.

داوود در باب ۲۵، آیه ۲۲ در مورد نابال می‌گوید: «او به جای نیکی، بدی به من کرده است.» وقتی شائول در اردوگاه خواب است، جان او را نجات می‌دهد، شائول در باب ۲۶، آیه ۲۱ می‌گوید: «من کار بدی کرده‌ام.»

پسرم، داوود، را برگردان، زیرا دیگر به تو آسیبی نخواهم رساند، زیرا جان من امروز در نظر تو گران‌بها بود. بنگر، به این توجه کن: من احمق بوده‌ام و بسیار خطا کرده‌ام. شائول در مورد خودش در مورد داوود می‌گوید: من احمق بوده‌ام.

این با آنچه ابیجایل در مورد شوهرش نابال در آیه ۲۵:۲۵ می‌گوید، مرتبط است. خداوند، این نابال، این نابالِ بدذات را به حساب نیاور، زیرا او همانطور که نامش هست، نابال نیز هست. نابال، که اتفاقاً به معنی احمق است، نام او نابال است و حماقت با اوست.

همچنین، نوعی سطر بی‌اهمیت در فصل ۲۵، داستان داوود و نابال در ۲۵:۳۶. و ابیجایل نزد نابال آمد، و اینک او در خانه‌اش ضیافتی مانند ضیافت یک پادشاه برگزار می‌کرد. بنابراین، نویسنده نمی‌توانست کار

بیشتری از آنچه انجام داده است انجام دهد تا نشان دهد که در اینجا مقایسه‌ای بین شائول و داوود و بین نابال و داوود وجود دارد.

آن نابال، آن شائول، و البته، چیزی که این نشان می‌دهد این است که شائول یک احمق است، همانطور که نابال یک احمق است. و آن نوع حماقت، آن نوع حماقتی که در نابال وجود دارد، قرار است شخصیت شائول، حماقت شائول در فصل‌های اطراف و موارد مشابه را روشن کند. اما چیزی که به طور ویژه مورد تأکید قرار گرفته است، و به نظر من این نکته‌ی واقعی در مورد فصل ۲۵ است، این است که داوود روشن می‌کند که خداوند ابیجایل را نزد او فرستاده است تا داوود را از خونخواهی که در نیت خود برای نابودی نابال در ذهن داشت، منصرف کند.

این موضوع از نظر تفسیر ما از داوود و شائول بسیار مهم است، زیرا، در مقام مقایسه، این یک پیشنهاد قوی است، این پیشنهاد قوی را ارائه می‌دهد که داوود از دست زدن به روی مسیح خداوند خودداری کرد. او در این دو مورد، نه یک مورد، بلکه در دو موردی که فرصت مناسبی برای انجام این کار داشت، از نابودی شائول خودداری کرد. و هنگامی که توسط افرادش تشویق به انجام این کار شد، از انجام این کار خودداری کرد، که مستلزم گناه، خونخواهی برای خود و خانواده‌اش بود، و اینکه این خداوند بود که او را به انجام این کار واداشت.

در واقع، این خداوند بود که پشت تصمیم داوود مبنی بر عدم بلند کردن دست خود علیه مسیح خداوند بود. در واقع، این خداوند بود که به لطف خود به داوود کمک کرد و باعث شد داوود وقتی فرصت داشت، شائول را نکشد، در حالی که در نتیجه، خود و فرزندانش، یعنی پسران داوود، به خاطر خونشان گناهکار شناخته می‌شدند. بنابراین، این کبیسه‌گیری است.

یک نوع دیگر از، و این آخرین مورد است، خب، نه کاملاً آخرین، اما تقریباً آخرین موردی که به آن اشاره خواهیم کرد، تقاطع معنایی است. بگذارید مطمئن شوم که اینجا چیزی را از قلم نینداخته‌ام. بسیار خب

C، و اگر یک عنصر وسط داشته باشید، AB کیاسم (تقاطع) تکرار عناصر به ترتیب معکوس است. در یک ABCBA یا ABBA. پریم نوعی ترتیب است A، پریم B

خب، این یک ویژگی بسیار رایج در کتاب مقدس است. خیلی محبوب بود. کیاسم در دنیای باستان خیلی محبوب بود.

ما آن را بارها در کتاب مقدس می‌یابیم. می‌توان از آن استفاده کرد، و به همین دلیل است که ما آن را در اینجا در سطح کل کتاب، ذکر می‌کنیم، اگرچه معمولاً آن را در واحدهای کوچکتری از مطالب پیدا می‌کنید، زیرا برای اینکه تقاطع معنایی مؤثر باشد، واقعاً باید قابل تشخیص باشد، و اگر در بخش بسیار وسیعی از مطالب پخش شود، به اندازه‌ای که در غیر این صورت آشکار می‌شد، واضح نخواهد بود. بنابراین، من قصد دارم مثال‌هایی بزنم، اگرچه، همانطور که گفتم، می‌توانید آن را در کل کتاب‌ها پیدا کنید.

می‌توانیم از آن مثال‌هایی بزنیم. برای روشن شدن موضوع، می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که در واحدهای کوچکتر کجا می‌توان آن را یافت، و من در اینجا به متی ۱۹:۳۰ تا ۲۰:۱۶ اشاره کردم. یک بار دیگر، اجازه دهید به شما یادآوری کنم که بسیار مهم است که این قسمت‌ها را در کتاب مقدس خود جستجو کنید و توجه داشته باشید که در کجا ظاهر می‌شوند. حال، متی ۱۹:۳۰ می‌گوید: بسیاری از کسانی که اول هستند، آخر خواهند شد، و آخرین‌ها اول

و تقریباً همین عبارت را در آیه ۲۰:۱۹ داریم، در واقع ۲۰:۱۶. بنابراین آخرین، اولین خواهد بود و اولین آخرین. بسیاری از کسانی که اولین هستند، آخرین، اولین، آخرین و آخرین اول خواهند بود. الف، ب، ب، الف. و دوباره، در آیه ۱۹:۳۰، آخرین، اولین خواهد بود و اولین، آخرین

الف، ب، ب، الف. حال، توجه کنید که این در واقع، بین این دو جمله، ۱۹:۳۰ و ۲۰:۱۶، مثل کارگران در تانکستان است، که در آن صاحب خانه، که البته نماینده خداست، ساعت ۶ صبح، ۹ صبح، ظهر، دوباره ساعت ۳، و سپس دوباره ساعت ۳ بعد از ظهر، و سپس دوباره ساعت ۵ بعد از ظهر به بازار می‌رود تا برای تانکستان خود کارگر استخدام کند. و البته، در پایان روز، وقتی برای پرداخت دستمزد آنها می‌رود، به همه آنها مبلغ یکسانی می‌پردازد. اما همچنین، چیزی که اغلب در اینجا در رابطه با این مثل از دست می‌رود این است که در پایان روز، او به کسانی که اول و آخر استخدام شده‌اند نیز دستمزد می‌دهد، و به کسانی که آخر استخدام شده‌اند نیز دستمزد می‌دهد.

بنابراین این اصل، اولین نفر آخرین نفر خواهد بود و آخرین نفر اولین نفر، در واقع در خود مثل منعکس شده است، که آن هم بر اساس کیاسم ساختار یافته است زیرا در مثل، اولین نفری که استخدام می‌شود و سپس آخرین نفری که استخدام می‌شود، این مربوط به استخدام است، و سپس در مورد پرداخت، اولین نفری که استخدام می‌شود، اولین نفری که استخدام می‌شود، ببخشید، اولین نفری که استخدام می‌شود، بله، من باید اینطور عمل کنم، آخرین نفری که استخدام می‌شود اول حقوق می‌گیرد، و سپس اولین نفری که استخدام را دارید، اول استخدام می‌شوند، آخر استخدام ABBA می‌شود آخر حقوق می‌گیرد. بنابراین دوباره، شما این می‌شوند، و سپس کسانی که آخر استخدام می‌شوند اول حقوق می‌گیرند، و کسانی که اول استخدام می‌شوند آخر حقوق می‌گیرند. اولین نفر آخر خواهد بود، و آخرین نفر اول خواهد بود.

ضمناً، توجه کنید که بر اساس سال‌های ۱۹۳۰ و ۲۰۱۶، یک تقاطع درون تقاطع دیگر دارید. توجه کنید که اولین باید آخرین باشد، و آخرین باید اولین باشد، و اولین باید آخرین باشد اول. بنابراین، شما در این متن تقاطع روی تقاطع دارید A اول، حتی در اینجا ABB

و البته، همه اینها برای برجسته کردن کل عنصر تضاد و بیان این نکته است که درک خداوند از عدالت، از حق، با معیارهای معمول انسانی از عدالت متفاوت است. البته به نظر ما منصفانه است که کسانی که اول استخدام می‌شوند و واقعاً ۱۲ ساعت در روز کار می‌کنند، نه تنها بیشتر از کسانی که ساعت پنج عصر استخدام می‌شوند و فقط یک ساعت در گرمای روز، در خنکای عصر کار می‌کنند، حقوق بگیرند، بلکه کسانی که اول استخدام می‌شوند اول حقوق بگیرند و کسانی که آخر استخدام می‌شوند آخر حقوق بگیرند. اما در اینجا شما با یک وارونگی انتظارات روبرو هستید.

بنابراین، البته، نکته این است که درک خداوند از عدالت با روش‌های معمول درک عدالت توسط انسان‌ها متفاوت است. بسیار خوب. سپس به شمول اشاره خواهیم کرد و این آخرین موردی خواهد بود که در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

شمول شامل تکرار یک کلمه یا عبارت در ابتدا و انتهای یک واحد است که در واقع جلوه‌ای از براکت ایجاد می‌کند. همانطور که قبلاً اشاره کردم، مزامیر جداگانه در کتاب، در مزامیر، به یک معنا، به عنوان کتاب‌های کوچک جداگانه خود عمل می‌کنند. البته آنها در ابتدا مستقل بودند.

آنها به طور مستقل سروده شده‌اند، از این قبیل چیزها. بنابراین می‌توانید از مزامیر برای نشان دادن آنچه در بررسی کتاب وجود دارد استفاده کنید. حالا، بیایید در اینجا به مزمور ۱۰۶ از نظر شمولیت نگاهی بیندازیم.

در واقع، مزمور ۱۰۴ بهتر است. مزمور ۱۰۴، ای جان من، خداوند را ستایش کن. مزمور با این ترغیب، این نصیحت که ای جان من، خداوند را ستایش کن، آغاز می‌شود.

در آیه اول، آیه ۳۵، آخرین آیه مزمور، ای جان من، خداوند را ستایش کن. حال، چیزی که باید در اینجا در نظر بگیریم وقتی این نوع شمول را دارید، این است که چگونه مطالب میانی به آیات داخل پرانتز مربوط می‌شود. در اینجا، چگونه آیات دو تا ۳۴ به آیه اول، ای جان من، خداوند را ستایش کن، و آیه ۳۵، ای جان من، خداوند را ستایش کن، مرتبط می‌شوند.

اساساً، آنچه در آیات دارید، همانطور که اگر آن را بخوانید خواهید دید، در آیات دو تا ۳۴ دلایلی است که چرا باید خداوند را ستایش کنیم. پس در اینجا، شما دلیل و برهان دارید. ای روح من، خداوند را به خاطر اعمال قدرتمند و بخشنده‌اش ستایش کن، که نشان می‌دهد او شایسته‌ی ستایش است. سپس، البته، علیت، به خاطر اعمال قدرتمند و بخشنده‌اش که بیانگر شایستگی او برای ستایش است. بنابراین، ای روح من، خداوند را ستایش کن.

بنابراین، مزمور ۱۰۴ بر اساس توجیه و علیت از طریق شمول ساختار یافته است. شمول در واقع توجیه و علیتی را که در اینجا دارید تقویت و تحکیم می‌کند. حال، شمول در واقع برای نشان دادن دغدغه اصلی واحد به عنوان یک کل، در این مورد، یک مزمور یا یک کتاب، از طریق داخل پرانتز عمل می‌کند.

بنابراین، دغدغه اینجا ترغیب نویسنده به خواننده برای داشتن زندگی‌ای سرشار از برکت مداوم خداوند از اعماق وجود خود است. ای روح من، خداوند را متبارک بخوان. این واقعاً بار اصلی این مزمور است. و سپس البته، انگیزه یا دلایل و اینکه چرا، در واقع، ما باید زندگی خود را به این شکل تنظیم کنیم.

حال، چند نکته‌ی اضافی در مورد روابط ساختاری اصلی. همانطور که اشاره کردیم، یک رابطه‌ی اصلی واقعاً باید بخش عمده‌ی مطالب، بیش از نیمی از مطالب کتاب مورد بررسی، را کنترل کند. و اگر متمایز باشد، مفید است، یعنی از آن نوع چیزهایی باشد که واقعاً معنا را به همراه دارد.

با این حال، می‌توانیم بین روابط ضمنی و صریح نیز تمایز قائل شویم. یک رابطه ضمنی، یک رابطه صریح رابطه‌ای است که در آن شما یک علامت اختصاصی را به صراحت ارائه می‌دهید. برای مثال، دیدیم که هر زمان که کلمه را دارید، می‌دانید که تضاد دارید.

و هر زمان که کلمه «بنابراین» را دارید، می‌دانید که علیت وجود دارد. اما در آن صورت، این روابط صریح خواهند بود. اما وقتی کلمه‌ای وجود ندارد اما به صراحت وجود دارد، می‌توانید تضاد داشته باشید.

و شما می‌توانید علیت داشته باشید وقتی که کلمه به صراحت ظاهر نمی‌شود. در مواردی مانند این، رابطه ضمنی است نه صریح. و سپس می‌توانیم بین روابط ساده و پیچیده نیز تمایز قائل شویم.

یک رابطه ساده، رابطه‌ای است که به خودی خود به کار می‌رود. مثلاً بگوییم علیت. اما می‌بینیم که گاهی اوقات دو یا چند رابطه ساختاری از نظر نحوه عملکردشان در یک کتاب چنان به هم گره خورده‌اند که نمی‌توانید بدون صحبت در مورد رابطه دیگر، نحوه عملکرد یک رابطه را در این کتاب توصیف کنید.

آنها از این نظر خیلی به هم وابسته هستند. وقتی اینطور است، ترکیب آنها در یک رابطه پیچیده مفید است. و ما این را در برخی از مثال‌ها دیدیم.

برای مثال، ما به تکرار تضاد در امثال، بین خرد و حماقت یا نادانی، بارها اشاره کردیم. می‌بینید، نمی‌توانید بدون صحبت از تکرار، درباره تضاد در امثال صحبت کنید، زیرا تضاد تکرار می‌شود. و نمی‌توانید بدون آوردن تضاد، درباره تکرار در امثال صحبت کنید.

شما نمی‌توانید بدون صحبت کردن در مورد رابطه‌ی بین این دو، نحوه‌ی عملکرد آنها را توصیف کنید. و بنابراین، ترکیب آنها واقعاً مفید است زیرا خود نویسنده آنها را ترکیب کرده است. به عبارت دیگر، آنها در برنامه و پویایی خود کتاب ترکیب شده‌اند.

و سپس، می‌توانیم بین روابط عمومی در مقابل روابط خاص نیز تمایز قائل شویم. برخی از روابط عمومی‌تر از بقیه هستند و در روابط خاص‌تر به صورت ضمنی وجود دارند. برای مثال، اشاره کردیم که ضمنی بودن در درون اهمیت، تکرار علیت است.

وقتی این مفهوم از وارونگی رادیکال به دلیل محور را دارید، مطالبی که قبل از محور قرار دارند، باعث ایجاد یک محور می‌شوند. اما به طور خاص، یک رابطه علیت از گذرگاه محور به آنچه که پس از آن می‌آید، وجود دارد. و البته، یک تضاد رادیکال بین آنچه که قبل از یک محور قرار دارد و آنچه که پس از یک محور می‌آید وجود دارد، زیرا آنچه که پس از یک محور قرار می‌گیرد، آنچه را که قبل از یک محور قرار دارد، خنثی می‌کند.

بنابراین، آن قطعیت، شکل خاص‌تری از تکرار علیت و تضاد است. اما وقتی این نوع تکرار علیت و تضاد را دارید، دقیق‌تر است که آن را قطعیت بنامید. این روش دقیق‌تری برای مشاهده‌ی آنچه واقعاً در حال رخ دادن است، می‌باشد.

و بنابراین فکر می‌کنیم همیشه مفید است که سعی کنیم دقیق‌ترین رابطه خاص را در اینجا شناسایی کنیم. همچنین می‌توانیم بین روابط آگاهانه و ناخودآگاه تمایز قائل شویم. برخی از روابط توسط نویسنده آگاهانه به کار گرفته شده‌اند.

دیگران ناخودآگاه. برای مثال، می‌توان پرسید در مورد اهمیت و سرنوشت‌سازی که در کتاب استر دارید، آیا نویسنده کتاب استر با فهرست روابط ساختاری خود نشست و گفت، خب، فکر می‌کنم قرار است، می‌بینم که اینجا اهمیت و سرنوشت‌سازی وجود دارد. فکر می‌کنم قرار است از اهمیت و سرنوشت‌سازی برای ساختار کتابم استفاده کنم.

بعید است که او این کار را کرده باشد. با این وجود، نکته، واقعیت این است که دلایل زیادی وجود دارد که فکر کنیم نویسنده کتاب استر به طور جدی در مورد چگونگی انتقال بهترین پیام مورد نظر خود فکر کرده است. و او به دلیل وجود یک محور محوری به عنوان وسیله‌ای برای انتقال پیام خود، تصمیم گرفت از این تغییر اساسی استفاده کند.

بنابراین، اگرچه او آگاهانه، شاید نه آگاهانه، قصد استفاده از قاطعیت را نداشت، اما به این فکر کرد که چگونه به بهترین نحو آنچه را که باید منتقل کند، منتقل کند و تصمیم گرفت از این شکل، از این ترتیب ساختاری برای انجام این کار استفاده کند. فراتر از آن، ما می‌دانیم که دنیای باستان بسیار بسیار درگیر مسائل ارتباطی بود. آموزش، و البته بخش زیادی از آموزش غیررسمی بود، اما هم آموزش غیررسمی و هم آموزش رسمی در دنیای باستان عمدتاً بلاغی بود.

این [نظریه/نظریه] /... عمدتاً بر روش‌ها و منش‌ها، شیوه‌های ارتباطی متمرکز بود. ما می‌دانیم که این موضوع در مورد آموزش در جهان یونانی-رومی قرن بیست و یکم صدق می‌کرد. بنابراین، برای مثال، ارسطو کتابی کامل

در مورد فن شعر نوشته است که در آن به تفصیل در مورد تعدادی از این روابط ساختاری، از جمله مقایسه و تضاد، که ارسطو از آن به عنوان همزمانی و موارد مشابه یاد می‌کند، صحبت می‌کند.

بنابراین، کاملاً ممکن است که در واقع برخی از این نویسندگان عمداً از این روابط ساختاری استفاده کرده‌اند، اما از آنجا که ما واقعاً به اندازه‌ی مردمان باستان از این موضوع آگاه نیستیم، واقعاً به روش‌ها و ابزارهای ارتباطی متمرکز نیستیم، تمایل داریم آنها را بدیهی بدانیم. ممکن است از نوع عمدی که آنها به این نوع ویژگی‌های ساختاری داده‌اند، غافل باشیم. اما حتی اگر اینطور باشد، حتی فراتر از آن، باید در نظر بگیریم که انواع روابط ساختاری که در مورد آنها صحبت کرده‌ایم، در واقع در ذهن انسان و در ارتباطات انسانی تعبیه شده‌اند.

آنها در همه زبان‌ها، در همه فرهنگ‌ها، در همه زمان‌ها و در واقع در همه اشکال هنر یافت می‌شوند، نه فقط در ارتباط کلامی مانند ادبیات، بلکه در بیشتر موارد، در سایر اشکال هنر مانند موسیقی، معماری، نقاشی مجسمه‌سازی و موارد مشابه نیز یافت می‌شوند. در واقع، جنبش مطالعه استقرایی کتاب مقدس برای اولین بار از طریق یک مقاله، مقاله‌ای بسیار معروف از جان راسکین، با نام مقاله‌ای در مورد ترکیب‌بندی، با این نوع بویایی‌ها آشنا شد که در آن راسکین استدلال کرد که بسیاری از این مواردی که ما در مورد آنها صحبت کرده‌ایم، در خود طبیعت یافت می‌شوند. ما فکر می‌کنیم شاید کمی دقیق‌تر باشد که بگوییم این موضوع به ساختار ذهن انسان مربوط می‌شود، به طوری که ارتباط، در واقع هنر، بدون استفاده از این نوع روابط ساختاری غیرممکن به نظر می‌رسد.

واقعیت این است که ما همیشه از آنها استفاده می‌کنیم، چه در ارتباطات و چه در تفسیر ارتباطات، اما مانند ساختارهای دستوری، نهاد، گزاره، صفت و همه این نوع چیزها، ما مکث نمی‌کنیم و آنها را تجزیه و تحلیل نمی‌کنیم. ما مجبور نیستیم. با این وجود، آنها در فرآیندهای تفکر ما تعبیه شده‌اند و وقتی صحبت از تفسیر عمیق، خاص و دقیق از ارتباطات بسیار مهم می‌شود، همانطور که در تحلیل دستوری انجام می‌دهیم، در مورد تحلیل ساختاری ادبی نیز مفید است که مکث کنیم و در واقع در مورد نحوه بیان این موضوع به عنوان راهی برای درک کامل‌تر، دقیق‌تر و خاص‌تر آنچه گفته می‌شود، فکر کنیم.

باز هم، شما می‌توانید با توجه و دقت به شکل و ساختار، محتوا را به بهترین شکل درک کنید. حالا، چرا باید روابط ساختاری اصلی را شناسایی کنیم؟ خب، اولاً، این کار به شناسایی مهم‌ترین بخش‌ها و مهم‌ترین مسائل یا مفاهیم درون کتاب کمک می‌کند، بنابراین در تفسیر بسیار مهم، مرتبط و کاربردی است، و همچنین به ما کمک می‌کند تا تشخیص دهیم که چگونه عناصر منفرد درون کتاب با یکدیگر، با سایر عناصر منفرد درون طرح و اندیشه کتاب مرتبط هستند. واقعاً از طریق این روابط ساختاری است. در غیر این صورت، می‌توانیم آنها را سیستم‌های سازمانی درون کتاب بنامیم. دقیقاً از طریق همین روابط است که نویسنده معنا را منتقل می‌کند و در تفسیر بسیار مهم خواهند بود.

حال، به همین دلیل است که می‌گوییم، از همه مهم‌تر، این امر مستقیماً به تفسیر خاص و دقیق بخش‌های منفرد و کل کتاب کمک می‌کند و این کار را از دو طریق انجام می‌دهد. اولاً، به عنوان مبنایی برای پرسیدن سؤالات عمل می‌کند. ما سؤالاتی در مورد این روابط ساختاری مطرح می‌کنیم و سپس این سؤالات به عنوان پلی برای تفسیر عمل خواهند کرد.

با پاسخ دادن به سؤالاتی که در ذیل ساختار مطرح می‌شوند، ما در واقع کتاب را تفسیر خواهیم کرد و این سؤالات به عنوان نوعی شواهد برای تفسیر هر دو بخش مجزا و کل کتاب عمل خواهند کرد. باز هم، هر آنچه را که در این بررسی مشاهده می‌کنیم، به خاطر تفسیر انجام می‌دهیم. ما به آن باز خواهیم گشت و از این مشاهدات، استفاده مثبت از آن، در تفسیر استفاده خواهیم کرد.

همانطور که اشاره کردیم، همه تفاسیر کتاب مقدس به ساختار توجه دقیقی دارند، یا حداقل تا حدودی به از این نظر منحصر به فرد است که در IBS. آن توجه می‌کنند. همه آنها در مورد آن صحبت می‌کنند نامگذاری ویژگی‌های ساختاری و در نظر گرفتن اهمیت آنها برای تفسیر، تمایل دارد که عمدی‌تر و تحلیلی‌تر باشد.

کاری را انجام نمی‌دهد که به روش دیگری انجام نشده باشد، بلکه تا حدودی از نظر IBS، باز هم روش‌شناختی، تأملی‌تر و هدفمندتر از تفسیر به طور کلی است. حال، ما در مورد بررسی کتاب که مطالب کلی و جزئی را مشخص می‌کند، صحبت کرده‌ایم. همچنین در مورد اهمیت شناسایی ساختار، توجه به واحدها و زیرواحدهای اصلی و روابط ساختاری اصلی که در کل کتاب وجود دارد، صحبت کرده‌ایم.

سومین چیزی که می‌خواهیم در بررسی کتاب به آن اشاره کنیم، مربوط به طرح پرسش است، پرسش‌های تفسیری که معطوف به روابط ساختاری شناسایی شده توسط ما هستند. اساساً سه نوع پرسش وجود دارد که می‌خواهیم مطرح کنیم. اولین مورد، پرسش قطعی است که اساساً عبارت است از اینکه اینجا چه چیزی وجود دارد و معنای آنچه در اینجا وجود دارد چیست.

سوال قطعی اساساً این است که معنای «چیست» چیست. حال، گاهی اوقات می‌توان آن را به صورت یک سوال وجهی بیان کرد: چگونه؟ برای مثال، این دو چیز چه تفاوتی با هم دارند؟ اما این روش دیگری برای رسیدن به معنای «چیست» است.

سوال منطقی اساساً سوال «چرا» است. چرا این اینجاست؟ چرا نویسنده از این استفاده کرده است؟ چرا این گفته یا انجام شده است، هدف یا دلیل؟ و نوع سوم سوال، سوال ضمنی است. پیامدهای پاسخ به سوالات قطعی و منطقی چیست؟ حال، پیامدها واقعاً به فرضیات یا نتایج منطقی مربوط می‌شوند.

به عبارت دیگر، برای اینکه نویسنده بتواند آنچه را که ما از طریق پاسخ‌هایمان به سوالات قطعی و منطقی به آن پی برده‌ایم، منتقل کند، چه چیزی را باید فرض کند؟ چه نوع فرضیاتی در پس‌ارتباط او نهفته است؟ اگر او واقعاً به آنچه در اینجا منتقل می‌کند، که ما از طریق پاسخ به سوالات قطعی و منطقی به آن دست می‌یابیم، اعتقاد داشته باشد، چه چیزی را باید فرض کند؟ این یک نوع دلالت است. نوع دیگر دلالت شامل پیامدهای طبیعی است. اگر نویسنده واقعاً به این باور داشته باشد، لزوماً چه چیزی از آن ناشی می‌شود؟ او باید به چه چیزهای دیگری نیز اعتقاد داشته باشد؟ پیامدهای منطقی ضروری آنچه او در اینجا ارائه کرده است چیست؟ حال، در این مرحله، من در واقع به بخشی از کتاب «مطالعه استقرایی کتاب مقدس» اشاره می‌کنم، جایی که با صحبت در مورد پیامدهای پیدایش ۱.۱، آنچه را که در ذهن داریم با دلالت‌ها نشان می‌دهم. این به وضوح شامل دلالت‌های یک رابطه ساختاری نیست، اما شامل دلالت‌های یک جمله برای نشان دادن آنچه که در ذهن داریم با دلالت‌ها می‌شود، هم فرضیاتی که در پس یک ادعا قرار دارند و هم پیامدهای منطقی ضروری یک ادعا.

لازم نیست پیدایش ۱:۱ را برای شما نقل قول کنم، اما این کار را خواهم کرد. در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. بسیار خوب.

برای اینکه نویسنده باور داشته باشد یا ادعا کند که خدا آسمان‌ها و زمین را در ابتدا آفریده است، چه چیزی را باید فرض کند؟ چه فرضیاتی پشت این ادعا نهفته است؟ خوب، یک فرض این است که خدا وجود دارد. در ابتدا، خدا. در هیچ کجای کتاب مقدس نوعی استدلال فلسفی برای وجود خدا وجود ندارد.

آنچه شما دارید این فرض است که خدا بر اساس کار خدا به عنوان یک خالق وجود دارد. این ادعا که خدا خلق کرده است، دلالت بر وجود خدا دارد یا آن را فرض می‌کند. همچنین، در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین را

آفرید، که از طریق این فرض دلالت بر این دارد که خدا از خلقت متمایز است، که اتفاقاً یکی از ادعاهای بزرگ سنت یهودی-مسیحی است.

احتمالاً درست است که بگوییم از زمان سنت یهودی-مسیحی، اسلام به یک معنا با سنت یهودی-مسیحی مرتبط است. از نظر تاریخی، در واقع، این امکان وجود دارد که اسلام از یک بدعت یهودی-مسیحی و مانند آن ظهور کرده باشد، اما از میان ادیان بزرگ جهان، در واقع فقط دین یهودی-مسیحی و شاید اسلام به همراه آن، این مفهوم را که خدا از خلقت متمایز است، جدی می‌گیرند. اما این یک فرض ضمنی در پیدایش ۱:۱ است. است که خدا از خلقت متمایز است.

همچنین، در ابتدا، خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید، که نشان می‌دهد خداوند آزاد است. به عبارت دیگر، خداوند توسط هیچ چیز در خلقت محدود نشده است. این فرض است.

همچنین فرض بر این است که خدا از قبل خلقت وجود داشته است. او همزمان با خلقت نیست. او از قبل خلقت وجود داشته است.

این ضمنی است. در عبارت فرض شده است که در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. همچنین، برای اینکه او بگوید در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید، باید فرض کند که خدا قدرتمند، خدا هوشمند، خدا هدفمند و خدا فعال است.

همه این موارد به طور ضمنی در آن جمله وجود دارند. حال، اینها فرضیات هستند، اما نتایج طبیعی نیز از پیدایش ۱:۱ وجود دارد. یکی اینکه اگر در واقع، در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید، پس از خدا انتظار می‌رود که نگران رفاه خلقت خود باشد. اگر خدا زحمت خلقت آسمان‌ها و زمین را کشیده است، به این معنی است که خدا نگران رفاه خلقتی که آفریده است خواهد بود.

این از آن ناشی می‌شود. همچنین، خداوند حق مطلق بر خلقت خود دارد، از جمله حق نابودی یا قضاوت در مورد آن. البته این موضوع به مسئله قدیمی تئودیه، توجیه خدا، مثلاً از نظر آنچه خدا در جهان انجام می‌دهد، اجازه دادن خدا به درد و رنج و موارد مشابه، مربوط می‌شود.

یکی از پاسخ‌هایی که کتاب مقدس می‌دهد، که به طور ضمنی در پیدایش ۱.۱ نیز آمده است، این است که به یک معنا، خدا نیازی به توجیه خود ندارد. این واقعیت که در ابتدا، او آسمان‌ها و زمین را آفرید، به این معنی است که او در آسمان‌ها و زمین، بر آسمان‌ها و زمین، از جمله حق قضاوت و نابودی آنها، حق انحصاری دارد و لازم نیست به کسی پاسخگو باشد. همچنین، این بدان معناست که خدا اختیار دارد از خلقت خود خواسته‌هایی داشته باشد.

این نشان می‌دهد که خداوند قدرت حفظ خلقت خود را دارد. این نشان می‌دهد که خداوند قدرت کنترل سرنوشت خلقتی را که خود آفریده است، دارد و در صورت لزوم، قدرت نجات یا اصلاح خلقت را نیز دارد. من می‌خواهم در اینجا به این کتاب اعتبار ببخشم.

این در صفحه ۱۳۴ کتاب ما آمده است. حالا، فکر می‌کنم مهم است به یاد داشته باشیم که، به نظر من، از یک طرف، پرسیدن این سؤالات به ترتیب سؤالات قطعی، منطقی و ضمنی مهم است، زیرا این سه سؤال بر اساس یکدیگر ساخته می‌شوند. سؤال منطقی بر اساس سؤال قطعی ساخته می‌شود.

به عبارت دیگر، شما واقعاً باید قبل از پاسخ به این سؤال که «چرا این اینجاست» به این سؤال پاسخ دهید که معنای آنچه اینجاست چیست؟ و واضح است که سؤال ضمنی بر اساس سؤالات قطعی و منطقی بنا

می‌شود، به این معنی که شامل پیامدهایی از پاسخ به سوالات قطعی و منطقی است. اکنون، در این مرحله، ما واقعاً به این سوالات پاسخ نمی‌دهیم. این مشاهده است.

پاسخ دادن به سوالات واقعاً وظیفه تفسیر است. در این مرحله، ما صرفاً سوالاتی را مطرح می‌کنیم که بعداً به مبنای کار تفسیر ما تبدیل می‌شوند. حال، این دلالت‌هایی که ذکر کردم، بیشتر تفسیری هستند تا کاربردی.

اینها سوالات کاربردی نیستند. مسئله این نیست که این موضوع از نظر چگونگی کاربرد آن برای ما چه معنایی دارد، اما معمولاً پیامدهای کلامی دارد. همانطور که می‌گویم، اگر این درست باشد، پس این لزوماً از نظر کلامی از آن نتیجه می‌شود.

اتفاقاً، خیلی جالب است که، و یادآوری این نکته مهم است که آنچه یک متن به آن اشاره می‌کند، به همان اندازه که آنچه آشکارا بیان می‌کند، بخشی از معنای آن است. به همین دلیل است که می‌گویم این یک سوال کاربردی نیست. این یک سوال تفسیری است.

آنچه یک متن به آن اشاره می‌کند، به همان اندازه که به صراحت بیان می‌کند، بخشی از معنای آن است. و به همین دلیل است که ما همیشه باید حداقل برای پرسیدن، به پرسش از دلالت‌ها توجه کنیم. فراتر از آن همانطور که اشاره کردم، این پرسش‌های کمی در واقع اشکال خاص‌تری از پرسش قطعی هستند، مهم است که پرسش‌ها به مشاهده‌ی انجام شده معطوف باشند، دقیق و کلی باشند، یعنی به شیوه‌ی خاصی از رابطه‌ی ساختاری که در کتاب به کار گرفته شده است، پردازند و خلاقانه و نافذ باشند، نه سطحی.

و البته، اینها مهارت‌هایی هستند که با گذشت زمان و با تمرین در طرح پرسش، توسعه می‌یابند. قبلاً اشاره کردیم که هدف از طرح پرسش در بررسی کتاب، در پایان تفسیر کل کتاب یا حداقل تعدادی از بخش‌های مهم کتاب است، به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود تا پیام کتاب را خلاصه کند. برای اکثر کتاب‌ها، به ویژه کتاب‌هایی با هر اندازه‌ای، دشوار است که مستقیماً از بررسی کتاب و پرسش‌هایی که در بررسی کتاب مطرح می‌کنید، به پاسخ دادن به این پرسش‌ها برسید.

اما همانطور که شما در حال تفسیر بخش‌های مختلف یک کتاب هستید، می‌توانید برگردید و از طریق ترکیب به این سوالات مطرح شده در نقطه بررسی کتاب پاسخ دهید. در واقع، اینجا در مدرسه علمیه، من اغلب دوره‌ها را به این صورت مدیریت می‌کنم. به عنوان مثال، در دوره من در مورد کتاب اعمال رسولان، ما به عنوان یک کلاس، تفسیر بخش‌های مختلف کتاب اعمال رسولان را بررسی می‌کنیم و سپس تکلیف نهایی برای دانشجویان این است که به مجموعه‌ای از سوالاتی که تحت یکی از روابط ساختاری اصلی مطرح می‌کنند، به عنوان راهی برای ترکیب پیام کل کتاب اعمال رسولان، پاسخ دهند.

این یکی از اهداف طرح پرسش در بررسی کتاب است. با این حال، در کتاب‌های کوتاه‌تر، معمولاً کتاب‌هایی با چهار فصل یا کمتر، این پرسش‌ها می‌توانند به عنوان وسیله‌ای برای تفسیر فوری کتاب عمل کنند. اگر کتاب به اندازه کافی کوتاه باشد، می‌توانید از این پرسش‌ها برای رسیدن به پیام کتاب و تفسیر آن از همان ابتدا استفاده کنید.

همین پرسیدن سوالات هوشمندانه و نافذ می‌تواند بینش و شفافیتی از رابطه ساختاری مشاهده شده ارائه دهد. نظریه پردازان آموزشی از این امر به عنوان فراشناخت یاد می‌کنند. در همین فرآیند پرسیدن سوالاتی در مورد یک مشاهده، شما در واقع جنبه‌ها یا ابعادی از آن مشاهده را تشخیص می‌دهید که در غیر این صورت ممکن است از دست بدهید.

البته، اینجا در مورد آنچه که من به عنوان پیامدها ذکر کردم صحبت کردیم. اولین کاری که ما در بررسی کتاب انجام می‌دهیم شناسایی آیات کلیدی یا حوزه‌های استراتژیک است. به عبارت دیگر، متون کتاب، کدام متون، در کتاب نمایانگر روابط ساختاری اصلی هستند و بنابراین بینشی نسبت به کل کتاب ارائه می‌دهند؟ حال مهم است که بدانیم همه ما، وقتی با یک کتاب مقدس کار می‌کنیم، در واقع متون خاصی را مهم‌تر از بقیه می‌دانیم، به عنوان متون کلیدی یا متون استراتژیک.

ما معتقدیم که در یک رویکرد استقرایی، برای پویایی خود کتاب مهم است که مشخص شود بخش‌های کلیدی، بخش‌های استراتژیک کتاب کدامند و روشی که کتاب این کار را برای ما انجام می‌دهد، بیان بخش‌های کلیدی یا حوزه‌های استراتژیک از طریق روابط ساختاری اصلی است. به عبارت دیگر، باید برگردیم و از خود پرسیم کدام یک از بخش‌های کوتاه، هر رابطه ساختاری اصلی را که مشاهده کرده‌ام، به بهترین شکل نشان می‌دهد.

و این خواهد بود که اینها بخش‌های کلیدی شما در کتاب خواهند بود. و من فکر می‌کنم در واقع، ارائه دلایل بر اساس روابط ساختاری ارائه شده مفید است. بنابراین، برای مثال، می‌توانید بگویید، ۱-۱ یک بخش کلیدی است زیرا نمایانگر جزئیات و موارد مشابه است.

، باز هم، با اجازه دادن به روابط ساختاری برای تعیین یا اشاره به بخش‌های کلیدی یا حوزه‌های استراتژیک، شما واقعاً به خود کتاب، برنامه و پویایی‌های درون کتاب اجازه می‌دهید تا مهم‌ترین بخش‌های کتاب بخش‌های کلیدی یا حوزه‌های استراتژیک درون کتاب را تعیین کنند. حال، به نظر من، کم‌نگه داشتن تعداد این آیات کلیدی یا حوزه‌های استراتژیک در محدوده خودشان مفید است. شما این کار را نمی‌کنید زیرا آنها استراتژیک هستند، زیرا آنها بخش‌های کلیدی هستند؛ شما نمی‌خواهید بخش‌های بزرگی از کتاب تحت آنها قرار گیرند.

قرار است مختصر و کم‌تعداد باشند، زیرا خلاصه و کم بودن تعداد آنها، مدیریتشان را آسان‌تر می‌کند. به عبارت دیگر، این به ما کمک می‌کند تا روی این بخش‌های کلیدی تمرکز کنیم و از آنها به عنوان بخش‌های کلیدی استفاده کنیم که مقدمه‌ای برای ورود به کل کتاب خواهند بود. حال، برخی از روابط ساختاری، البته شما را مستقیماً به بخش‌های کلیدی و حوزه‌های استراتژیک هدایت می‌کنند، مثلاً اگر مثلاً اوج داستان را داشته باشید، واضح است که بخش اوج داستان، رابطه ساختاری اوج داستان را نشان می‌دهد.

یا اگر اهمیت داشته باشید، واضح است که عبارت محوری نشان‌دهنده‌ی اهمیت خواهد بود. اما سایر روابط ساختاری، شناسایی آن را دشوارتر می‌کنند و شما باید کمی بیشتر تلاش کنید تا آیه‌ی کلیدی یا حوزه‌ی استراتژیکی را که ممکن است توسط آن رابطه نشان داده شود، شناسایی کنید. نمونه‌ای از این می‌تواند تکرار باشد، که تکرار چیزهای یکسان یا مشابه در سراسر کتاب است، که در این صورت باید از خود پرسید کدام یک از تکرارها به بهترین وجه نشان‌دهنده‌ی این تکرار است.

ممکن است اولین مورد باشد، یا ممکن است عوامل مختلفی در تصمیم‌گیری برای گفتن اینکه این رخداد خاص به نظر می‌رسد بهترین نماینده تکرار است، دخیل باشند. اما با این اوصاف، رابطه ساختاری تکرار شما را مستقیماً به یک متن خاص هدایت نمی‌کند. باید کمی بیشتر روی این موضوع کار کنید.

حال، هدف از حوزه‌های استراتژیک، ارائه بینشی نسبت به کل کتاب است. واقعاً، وقتی آیات کلیدی یا حوزه‌های استراتژیک خود را شناسایی کردید، مهم است که پرسید، خوب، دقیقاً این آیات چگونه هستند. چگونه این متون کلیدی کتاب را به طور کلی روشن می‌کنند؟ این واقعاً یکی از کارکردهای یک متن کلیدی است. این متون کلیدی یا استراتژیک هستند، زیرا جنبه‌های اصلی کل کتاب را برای ارائه بینشی نسبت به کل کتاب باز می‌کنند و در واقع ممکن است به ساختار کتاب اشاره کنند.

به عبارت دیگر، وقتی صحبت از شناسایی آیات کلیدی یا حوزه‌های استراتژیک بر اساس روابط ساختاری می‌شود، ممکن است بگویید، خوب، می‌دانید، عبارتی در این کتاب وجود دارد که واقعاً به نظر من حیاتی است به نظر من کلیدی است، اما هیچ رابطه ساختاری مهمی را که من شناسایی کرده‌ام نشان نمی‌دهد. این ممکن است برای شما سرنخی باشد که یک رابطه ساختاری مهم را از دست داده‌اید. من در واقع دانش‌آموزانی داشته‌ام که یک رابطه ساختاری مهم را شناسایی کرده‌اند زیرا یک کلید متن را در نظر گرفته‌اند، اما آن کلید هیچ رابطه ساختاری مهمی را که شناسایی کرده بودند نشان نمی‌داد، و باعث شد که آنها برگردند و بپرسند، آیا اینجا رابطه‌ای وجود دارد که واقعاً توسط این متن در کتاب پیشنهاد شده باشد؟ اما حتی مهم‌تر این است که این راهنما، در مورد اینکه در زمان محدود، همانطور که تقریباً همیشه هست، کجا باید تأکید و مطالعه کرد، راهنمایی می‌کند.

به عبارت دیگر، شما را به مهم‌ترین قسمت‌هایی که باید در تفسیر صرف کنید، راهنمایی می‌کند. اگر نمی‌توانید هر قسمت از یک کتاب را تفسیر کنید، این آیات کلیدی به شما نشان می‌دهند که این قسمت‌ها، طبق دستور کار خود کتاب، شایسته‌ترین قسمت‌ها برای تفسیر هستند. و آنها تمرکزی برای موعظه، ببخشید که اشتباه تایی اینجا وجود دارد، نه موعظه، بلکه موعظه و تعلیم فراهم می‌کنند.

دکتر ترنا سال‌ها پیش، زمانی که عضو هیئت علمی مدرسه علوم دینی کتاب مقدس در شهر نیویورک بود، این داستان را تعریف می‌کرد که از او خواسته شده بود تا در کلیسای کالج ماربل، که کلیسای نورمن وینسنت پیل در میدتاون منهتن بود، در عصرهای چهارشنبه متوالی، مجموعه‌ای از مطالعات کتاب مقدس را در مورد هر کتاب مقدس ارائه دهد. و به او یک ساعت برای هر کتاب از کتاب مقدس فرصت داده شده بود. بنابراین هفته اول، کتاب پیدایش، ۵۰ فصل، یک ساعت، چه باید کرد؟ او گفت کاری که در هر مورد انجام می‌داد این بود که یک متن کلیدی یا یک حوزه استراتژیک را در نظر می‌گرفت، که به دلیل محدود بودن دامنه، قابل مدیریت بود، اما در هر مورد با آن متن کلیدی به گونه‌ای کار می‌کرد که آن متن به ورودی پیام کل کتاب تبدیل شود.

بنابراین، او توانست با تمرکز بر یک یا دو بخش کلیدی در هر کتاب، ظرف یک ساعت، به پیام اساسی آن کتاب به شیوه‌ای قابل مدیریت بپردازد. من یک دانشجوی سابق دارم که از اینجا به کشیشی در پنسیلوانیا رفت و برگشت و به من گفت که این کار را در یک سری موعظه انجام داده است، که توانسته است یک خطبه کامل را در مورد چندین کتاب مقدس، در شب‌های یکشنبه متوالی و مانند آن، دوباره با موعظه، با در نظر گرفتن یک بخش استراتژیک، که متن او بود، ایراد کند، اما موعظه در مورد آن به گونه‌ای که نشان دهد، چگونه در واقع پیام کل کتاب را توسعه داده است. پنجمین کاری که ما از نظر بررسی کتاب انجام می‌دهیم شناسایی داده‌های انتقادی بالاتر است، یعنی داده‌هایی در خود کتاب که به مسائلی مربوط می‌شوند که محققان به عنوان مقدمه انتقادی از آن یاد می‌کنند.

برای مثال، شخص نویسنده، مکان و تاریخ نگارش، دریافت‌کنندگان و مناسبت نگارش. این نوع چیزها شامل پیشینه تاریخی کتاب می‌شود که البته، همانطور که قبلاً اشاره کردیم، می‌تواند بسیار مهم باشد. در این مرحله ما به منابع ثانویه مراجعه نمی‌کنیم، بلکه صرفاً بر اساس مطالعه مستقیم متن، خود متن چه می‌گوید؟ خود متن در مورد اینکه نویسنده چه کسی بوده، دریافت‌کنندگان چه کسانی بوده‌اند، مناسبت نگارش این کتاب چه بوده و از این قبیل چیزها چه می‌گوید، چه می‌گوید. این واقعاً مهم است زیرا وقتی با داده‌های موجود در خود کتاب مربوط به این نوع مسائل آشنا می‌شوید، وقتی به منابع ثانویه مراجعه می‌کنید و آنچه محققان در مورد پیشینه کتاب می‌گویند، نویسنده کیست، چه زمانی نوشته شده است، مناسبت نگارش چه بوده است و از این قبیل چیزها را می‌خوانید، این نوع بحث‌ها را بسیار کامل‌تر درک خواهید کرد.

شما خیلی بهتر متوجه می‌شوید که آنها درباره چه چیزی صحبت می‌کنند. و اتفاقاً، می‌توانید در مورد ارزیابی مشروعیت آنچه می‌گویند قضاوت کنید. شاید یک محقق خاص ادعاهای خاصی را در مورد نویسنده یا در مورد مخاطبان اینجا مطرح کند، اما می‌دانید که داده‌هایی در کتاب وجود دارد که در واقع به جهت دیگری اشاره می‌کنند.

در واقع ممکن است باعث شود که شما از خود پرسید که آیا آنچه این محقق در مورد پیشینه تاریخی می‌گوید، واقعاً دقیق است یا خیر. البته، این شامل ملاحظات آزمایشی در مقابل نتیجه‌گیری‌های قطعی در اینجا می‌شود. ما صرفاً در حال شناسایی داده‌هایی هستیم که ممکن است بر این نوع موارد در کتاب تأثیر بگذارند.

و سپس سایر برداشت‌های مهم، این یک دسته کلی است. هر چیز دیگری که مربوط به کل کتاب است و فکر در زیر شماره‌های یک تا پنج، قرار نمی‌گیرد، می‌توانید در اینجا E تا A می‌کنید واقعاً باید ذکر شود اما در زیر ذکر کنید. به عنوان مثال، در کتاب عاموس، جالب است که عاموس، کتاب عاموس با سرودهای ستایش خدای خالق همراه است.

حدود چهار مورد از این موارد در طول کتاب عاموس ظاهر می‌شوند. این نوع چیزی است که واقعاً باید رعایت شود و در اینجا مناسب است. ممکن است در کتاب روت متوجه شوید که کتاب روت بسیار مثبت است زیرا هیچ فرد بدی در کتاب روت معرفی نشده است.

در کتاب روت هیچ آدم رذلی وجود ندارد. این موضوع در مورد داستان‌ها به طور کلی و به ویژه کتاب‌های مقدس کمی غیرمعمول است. واقعاً هیچ آدم بدی وجود ندارد.

بعضی از افراد به خوبی دیگران نیستند. برای مثال، اروپا به اندازه روت مثبت به تصویر کشیده نشده است، اما خودش کاملاً مثبت به تصویر کشیده شده است. و باز هم، این نوع داستان می‌تواند زیبا باشد، منظورم این است که این فقط یک داستان زیباست زیرا واقعاً هیچ شری در کتاب روت وجود ندارد.

باز هم، نوع چیزی که ممکن است مورد توجه قرار گیرد، ممکن است در بررسی کتاب مهم باشد. در کتاب متی، ممکن است توجه به این نکته مهم باشد که شما پنج سخنرانی یا پنج گفتمان بزرگ از عیسی دارید که هر کدام با یک فرمول به پایان می‌رسند؛ وقتی عیسی این گفته‌ها یا موارد مشابه را تمام کرد، به ... ادامه داد. باز هم، نوع چیزی که باید در بررسی کتاب ذکر شود، لزوماً در بخش‌های قبلی جای نمی‌گیرد، بنابراین می‌توانید آن را اینجا ذکر کنید.

اینجا واقعاً جای خوبی برای مکث است. وقتی برگشتیم، می‌خواهیم یک بررسی کتاب انجام دهیم، مثلاً به عنوان نمونه. و در انتظار این، قبل از اینکه ویدیوی بعدی را تماشا کنید، از شما می‌خواهم که کتاب یهودا را بخوانید.

فقط یک فصل است. کتاب یهودا را بخوانید و از خودتان پرسید، اگر قرار بود یک بررسی کتاب انجام دهید، چه کار می‌کردید؟ به عبارت دیگر، مسیر خود را از نظر اینکه کجا باید تغییرات اساسی ایجاد کنید، از نظر تجزیه و تحلیل چه کاری انجام می‌دهید، و اینکه آیا می‌توانید هیچ یک از این روابط ساختاری را که در کتاب یهودا در مورد آنها صحبت کرده‌ایم، تشخیص دهید، بررسی کنید. اگر این اولین بار است که این کار را انجام می‌دهید، که به احتمال زیاد اولین بار خواهد بود، این ممکن است اولین بار شما باشد که این نوع کار را انجام می‌دهید.

، از خودت انتظار زیادی نداشته باش. اگر همه چیزهایی را که ممکن است به آنها اشاره کنیم، متوجه نشدی خودت را سرزنش نکن، اما در رویکرد استقرایی، با عمل کردن یاد می‌گیری. بنابراین، فقط شنیدن حرف‌های من و یادداشت کردن آنها کافی نیست، بلکه در واقع این موضوع را بهتر درک خواهی کرد.

تمام آنچه ما می‌گوییم این است که شما آن را بهتر درک خواهید کرد و می‌توانید از آن در تمرین مطالعه این کتاب‌ها استفاده کنید. بنابراین هر کاری که می‌توانید در کتاب یهودا انجام دهید، و سپس فکر می‌کنم از بررسی آنچه در رابطه با آنچه ما در بررسی کتاب یهودا انجام داده‌ایم، لذت خواهید برد.

، این دکتر دیوید باور در تدریس خود در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس است. این جلسه 7، بررسی کتاب روابط ساختاری اولیه و سوالات است.